

تدوینگر : حکیمه سپهری
کارشناس ارشد ادبیات فارسی
ناحیه ۴ مشهد
سال تحصیلی ۱۴۰۳-۱۴۰۴

قلمرو زبانی

پایه ی دهم، یازدهم و دوازدهم

حکیمه

سدھی

وضعیت های چهارگانه

الف) کاهش معنایی (متروک و مهجور):

واژگانی که به علت سیاسی، فرهنگی، مذهبی یا اجتماعی کاملاً متروک و از فهرست واژگان دوره ی بعد حذف شده است.

سِنَّان: سرنیزه	گَشَن: انبوه	لاد: دیوار	صُرّه: کیسه پول
دستار: عمامه، دستمال	خوازه: طاق نصرت	سوفار: دهانه تیر	باره: اسب، دیواره قلعه
بادافره: مجازات	خوالیگر: آشپز	آزفنداک: رنگین کمان	لاق: شوخی
پرویزن: غربال، الک	بیوسیدن: منتظر بودن	آخشیج: عنصر	
چهار آینه: نوعی کمان			

حکیمه

سپهری

ب) تنزل (تحول) معنایی: واژه هایی که با از دست دادن معنای پیشین و پذیرفتن معنایی جدید به دوران بعد منتقل می شود.

معنی در حال	معنی در گذشته	کلمه
معلم	نویسنده	دبیر
بذله گو	چرک	شوخ
نگاه کردن	راه رفتن	تماشا
خسته و ناتوان	زخمی و مجروح	خسته
پره پنکه	کناره	پره
فلش، نام ماشین	نوک تیر	پیکان
آلوده	انبوه	کثیف
عالی مقام	پیشگاه، آستانه	جناب
قسم خوردن	گوگرد	سوگند
بیهوده	آراسته و زراندود	مزخرف
فرمان	وزیر، مشاور، رخصت	دستور
خوش قد و قامت	احمق و کودن	رعا
فضاپیما	کشتی	سفینه
مهد کودک	گهواره	مهد
محل نگهداری اشیاء تاریخی	کفش	موزه
ماشین	خشمگین	ژیان

حکیمه

سپهری

ت) گسترش معنایی: هم معنای قدیم را حفظ کرده و هم معنای جدید گرفته است.

پروانه: حشره، مجوز کسب، رخصت، قطعه ای در اتومبیل

یخچال: یخدون قدیم، وسیله سرمایشی

گوش: عضو بدن، اصطلاحی در فوتبال

شمع: وسیله روشنایی، وسیله ای در موتور اتومبیل

مجلس: محفل، قوه مقننه

دفتر: لوازم التحریر، محل کار

سپر: ابزار جنگ، سپر ماشین

آبشار: محل ریزش آب، ضربه ای در والیبال

رکاب: رکاب اسب، رکاب چرخ

بال: وسیله ی پرواز، بدنه هواپیما

سوزن: وسیله خیاطی، آمپول

کرسی: صندلی، جایگاه پارلمانی یا استادی

زین: زین اسب، زین دوچرخه، ابزار جنگ

انواع «ان»

نشانه جمع: درختان، مردان، کودکان (تنها اسم جانداران و برخی اسمها را می توان با «ان» جمع بست).

مهربانان مهربانی می کنند با یتیمان همزبانی می کنند

گاو و خران باربردار به ز آدمیان مردم آزار

پسوند مکان: گیلان، سپاهان، توران، کندوان، دیلمان (گاهی شباهت و گاهی مکان)

پسوند زمان: بامدادان، پاییزان، بهاران، صبحگاهان

بگذار تا بگریم چون ابر در بهاران کز سنگ ناله خیزد روز وداع یاران

پسوند صفت فاعلی: (بن مضارع + ان) گریان، دوان، لغزان، خندان

پسوند شباهت: کوهان، ماهان

نشانه ی تأکید: آبادان، جاویدان، ناگهان (برای تأکید در فرهنگ ناخدا دهخدا آمده است)

حکیمه

سپهری

پسوند نسبت: مهران، جانان، کاویان (درفش کاویان)، بابکان (اردشیر بابکان)، قبادان، سامانیان، غزنویان، سلجوقیان

پسوند اسم مصدر ساز: حنابندان، عقدکنان، یخ بندان، آینه بندان

«ان» گذرا ساز: پوشاندن، رساندن

نکته: واژه هایی که بر وزن فَعْلان یا فَعْلان باشند، همگی ساده هستند و «ان» مختص خود واژه است.

«ان» مربوط به ذات واژه: دامان، جوان، طوفان، ایمان، دندان، جولان، ماکیان (مرغ خانگی)

سؤال: در همه ی گزینه ها پسوند «ان» دو کاربرد مختلف دارد به جز...

الف) مرا طبع از این گونه خواهان نبود سر مدحت پادشاهان نبود

ب) بگذار تا بگریم چون ابر در بهاران کز سنگ ناله خیزد روز وداع یاران

ج) دگر روز شد گرد گیتی دوان عسل بر سر و سرکه بر ابروان

د) شاه شمشاد قدان خسرو شیرین دهنان که به مژگان شکند قلب همه صف شکنان

حکیمه

سپهری

انواع «و او»

واو ربط: پیوند همپایه سازی که دو جمله را به هم ربط می دهد.

واو عطف: بین واژه های هم نقش می آید و نقش تبعی معطوف می سازد.

ابر و باد و مه و خورشید و فلک در کارند

واو مقابله: به معنی در مقابل (حرف اضافه)

عمر برف است و آفتاب تموز (واو مقابله)

واو حالیه: به معنی در حالیکه (حرف ربط)

دل بر توانم از سر و جان برگرفت و چشم

واو معیت: به معنی همراه با

ترسیدم و پشت بر وطن کردم (واو ربط)

اندکی ماند و خواجه غره هنوز (واو حالیه)

نتوانم از مشاهده ی یار برگرفت

گفتم من و طالع نگونسارم (واو معیت)

حکیمه

سپهری

واو مَباینَت (استعداد):

من و انکار شراب این چه حکایت باشد غالباً این قدرَم، عقل کفایت باشد

واو معدوله: نوشته می شود، خوانده نمی شود. خواهر، خواب، خویش

واو میانوند: گفت و گو، جست و جو، آموزش و پرورش

وند اشتقاقی: معنای کثرت یا نسبت می دهد؛ ریشو، احمو، شکمو، هندو

پسوند تصغیر: پسرو، دختر و

واو تفریق: عمرو (به سکون م، ر، و)

واو ضمیر: ورا

حکیمه

سپهری

انواع «ی»

ی نکره: اگر به مفرد بچسبد، معنی یک می دهد: زنی، کتابی

اگر به جمع بچسبد معنی یکسری می دهد: زنانی، مردانی

اگر با صفت ترکیب شود در اصل مربوط به موصوف است: پسر درسخوانی

یکی دختری داشت خاقان چو ماه

گشته هر گوشه ی چشم از غم دل دریایی

«ی» نسبت: اسم + ی = تهرانی، محمدی

گاهی مفهوم فاعلی دارد مثل مرد جنگی و هنری (هنرمند)، نامی (نامدار)

گاهی مفهوم مفعولی دارد مانند تیر پرتابی و راز نهانی

«ی» مصدری: صفت+ی = زیبایی، خستگی، خوبی (زیبایی = زیبابودن)
خوشا عشقی خاصه فصل جوانی خوشا با پری چهرگان زندگانی
«ی» لیاقت: مصدر + ی = خوردنی، پوشیدنی
«ی» اسنادی: مخفف هستی: تو خوبی.
«ی» میانجی: دانایان، خدای من، خانه ی دوست کجاست؟
«ی» استمراری: رفتمی، نوشتمی، خندیدندی
دو برادر یکی خدمت سلطان کردی و دیگری به قوت بازو نان خوردی.

«ی» وحدت: معنی یک می‌دهد (نشانه‌ی یکی بودن): کیلویی چند؟ متری چند؟

ده درویش به گلیمی بخشبند و دو سگ به مرداری به سر نبرند.

گوهری طفلی به قرصی (یک قرص) نان دهد.

«ی» زاید: خدای، بوی، موی

«ی» کثرت: بسی

«ی» احترام: نور چشمی

«ی» ممال: کلمات معربی که در آنها مصوت «ا» به مصوت بلند «ی» تبدیل شود: سلاح=سلیح

اسلامی=اسلیمی

حکیمه

سپهری

انواع «الف»

الف ندا: خدایا، شهریارا

نشانه‌ی صفت فاعلی: دانا، کوشا

الف واسطه (میانوند): کشاکش، تکاپو، سراسر

الف کثرت: دردا، دریغا، خوشا

الف دعا: دهاد، کناد

الف تفخیم یا بزرگداشت: بزرگامردا

الف اسم معنی ساز: ژرفا، گرما

نکته: در واژه‌های خوانا، بویا، گوارا، الف را در معنی قابلیت دانسته اند.

حکیمه

سپهری

انواع تا

حرف ربط وابسته ساز:

ای شهنشاہ بلند اختر خدا را ہمتی تا بیوسم همچو اختر خاک ایران شما

حرف اضافه: زمانی کہ نشان دہندہ ی پایان مسیر مکان یا زمان باشد:

از خانہ تا مدرسہ دویدم.

میانوند: سرتاسر

ممیز: دو تا کتاب

شبه جملہ: ز صاحب سخن تا سخن نشنوی کہ گر کار بندی پشیمان شوی

گر ہنرمند از اوباش جفایی بیند تا دل خویش نیازارد و در ہم نشود

حکیمہ

سپہری

انواع «ک»

تحقیر: مردک، زنک

ترحم: غلامک، حیوانک

تعظیم و بزرگداشت: حسنک وزیر

همراهی: سنگک، بادکنک

تحبیب: طوطیک، گلک

ابزار: غلطک، پوشک

تصغیر: پسرک، دخترک

تشبیه: عروسک، لواشک، خرک، کرمک

نسبی: زردک، سفیدک

شبهت: عینک، سمعک

تکریم: مامک، بابک

حکیمه

سپهری

انواع «ه»

مفعولی: مرده، نوشته

نسبت: زمانه

کثرت و مبالغه: خونخواره

اسم آلت: ماله، گیره

اندازه: چنگه، چکه

دارندگی: گرمابه

مصدر ساز: گریه، خنده

تشبیه: تنه

اسم ساز: سیاهه

معرفه: پسره

مدت و مقدار: هزاره

حکیمه

سپهری

نقش ضمیر

ضمیر متصل در نقش مضاف الیه:

هرگاه ضمیر در جمله نقش مضاف الیه داشته باشد، قاعدتاً بعد از مضاف قرار میگیرد که مجموعاً ساخت مضاف و مضاف الیه را تشکیل می دهند.

تنت به ناز طیبیان نیازمند مباد وجود نازکت آزردهی گزند مباد

حال اگر این قاعده رعایت نشود، و ضمیر متصل از مضاف خود فاصله گیرد، گوییم جهش ضمیر صورت گرفته است.

آن چنان مهر توام در دل و جان جای گرفت که اگر سر برود از دل و از جان نرود (جان من)

هرگزم نقش تو از لوح دل و جان نرود هرگز از یاد من آن سرو خرامان نرود (لوح دل و جان من)

عشقت رسد به فریاد ار خود به سان حافظ قرآن زبر بخوانی در چارده روایت (فریاد تو)

حکیمه

سپهری

ضمیر متصل در نقش مفعولی یا متممی:

هرگاه ضمایر متصل در یک جمله نقش مفعولی یا متممی را قبول کنند، قاعدتاً بعد از فعل واقع می شوند. در این صورت جهش ضمیر صورت نگرفته است؛ مانند:

دیدمش خرم و خندان قدح باده به دست کاندرا آن آینه صدگونه تماشا می کرد
نگفتم مرو آنجا که آشنات منم در این سراب فنا چشمه‌ی حیات منم

حال اگر خلاف این قاعده ضمیر متصل در نقش مفعولی یا متممی به کلمه غیر فعل (اسم، ضمیر، حرف) متصل شود در این حالت جهش صورت گرفته است:

تنم گر بسوزی به تیرم بدوزی جداسازی ای خصم سر از تن من
مفعول

آن که عمری از پی او می دویدم کو به کو ناگهانش یافتم با دل نشسته رو به رو

مفعول

حکیمه

سپهری

نقش نماها :

۱- **نقش نمای مفعولی:** پس واژه‌ی «را» است. این کلمه را از آن رو پس واژه می نامند که پس از مفعول می آید:

کار شما را پسندیدم.

۲- **نقش نمای اضافه و صفت (کسره):** این تکواژ بعد از اسم می آید و کلمه‌ی پس از آن مضاف الیه یا صفت است. «برادر بزرگ شما را دیدم».

۳- **نقش نمای ندا:** ای-یا-الف پس از اسم-ای خدا-یا علی- خدایا

۴- **نقش نمای متمم (حرف اضافه):** حرف اضافه نقش نمای متمم است که پیش از اسم می آید و آن را متمم می سازد و از نظر ساختمان نیز بر دو نوع است:

الف) حروف اضافه ساده: از- به- با- در- بر- برای- تا- مگر- جز- الا- چون- بی

نکته: واژه‌هایی مانند: مثل، روی، زیر، کنار، پهلو، بالای... با کسره ای که در پایان آنها می آید، حرف اضافه می توانند باشند.

ب) حروف اضافه ی مزدوج (مرکب): به وسیله ، به عنوان، بر حسب، بر طبق، بر اساس، بر اثر،
به صرف، به غیر، به علاوه، به وسیله، از بهر، در برابر، در مقابل، از نظر
به عنوان رییس جلسه سخنرانی کرد.

نکته: حرف اضافه در صورتی مرکب است که نتوان برای جزء اسمی آن وابسته پیشین آورد؛
یعنی آن را گسترش داد در غیر این صورت مرکب نیست.
با وجود، با حساب، با احتساب

به: به اضافه، به علاوه، به وسیله، به استثنای، به مجرد، به خاطر، به محض، به منظور
در: در برابر، در مقابل، درباره، در مورد
بر: بر اثر، بر اساس، بر طبق، بر حسب، برخلاف

۵- نقش نمای پیوند: این نقش نما پیوند میان دو جمله را برقرار می کند و بعضی از انواع آن برای پیوند بین دو واژه نیز به کار می رود و بر سه گونه است:

۱- ساده : مانند: و- که- تا- اگر- چون و..

۲- مرکب: مانند: اگرچه- با این که- از آنجا که- از بس که- برای اینکه و...

۳- تکواژ گسسته که خود بر دو نوع است: تکراری مثل: چه ...چه ... و غیر تکراری مانند: نه تنها...بلکه

اگر پیوند در جمله به کار رود یا نشانه همپایگی است یا نشانه وابستگی:

الف: پیوند های همپایه ساز: یعنی هیچ یک از جمله ها جزئی از جمله دیگر نیست
مثل: از دوستم دو کتاب گرفتم .

ب: پیوندهای وابسته ساز: دو جمله ای را پیوند می دهند که یکی از آنها از جمله اصلی یا هسته است و دیگری جزئی از جمله اصلی (هسته) است که آن را جمله وابسته می نامیم.

ما می دانستیم که او زود خسته می شود

جمله هسته جمله وابسته

پیوند های وابستگی: که - تا - اگر - چون - هرچند - چنان چه - زیرا - برای
اینکه و ...

حکیمه

سپهری

جمله ساده: جمله ای است که یک فعل دارد **مانند:** خطوط دفاعی دشمن یکسره فرو ریخت. من روز مادر را به مادرم تبریک گفتم.

جمله مرکب: جمله ای که بیش از یک فعل دارد:

وقتی به مدرسه رفتم باران می بارید.

اینها دریادلان صف شکن هستند که دل شیطان را به وحشت می لرزانند.

جمله مرکب از یک جمله هفته و یک یا چند جمله وابسته(پیرو) تشکیل شده است.

جمله هسته (پایه): جمله ای که غرض اصلی گوینده را در بر دارد.

جمله وابسته (پیرو): جمله ای است که دارای پیوند وابسته ساز باشد. منظور از پیوند وابسته ساز کلماتی است که جملات وابسته را به جمله ی هسته مرتبط می سازد. مانند: که-تا-اگر-زیرا-چون که...

تشخیص جمله ی هسته از وابسته:

(الف) جمله ای که مفهوم و غرض اصلی گوینده را در بر دارد، معمولا جمله ی پایه یا هسته است.

(ب) جمله ی پیرو یا وابسته معمولا همراه با یکی از حروف ربط وابسته ساز می آید.

(ج) افعال جمله ی پیرو می توانند تأویل به مصدر یا صفت شوند.

(د) جمله ی پیرو جمله ی ناقصی است اما جمله ی پایه جمله ی کامل و مستقلى است.

مثال: درسهایت را بخوان تا موفق شوی.

غرض اصلی درس خواندن است پس این جمله، پایه یا هسته است و جمله ی « تا موفق شوی » جمله ی پیرو یا وابسته است، زیرا علت را می رساند و نیز همراه با حرف ربط آمده است. علاوه بر این می توان آن را تأویل به مصدر کرد: برای موفق شدن باید درسهایت را بخوانی.

حکیمه

سپهری

چگونگی قرار گرفتن جمله ی وابسته:

۱- پیش از جمله ی هسته: تا درس نخوانی موفق نمی شوی.

۲- پس از جمله ی هسته: به یاد داری که چگونه سال های سخت را پشت سر گذاشتی

۳- در ضمن جمله ی هسته: از بهاری که در راه است، سخن می گویم.

جمله های مرکبی که چند وابسته دارند:

(الف) جملات وابسته با هم همپایه اند: به او سفارش کردم که کتاب بخرد و آن را مطالعه کند.

جمله پیرو

جمله پایه

در این صورت جملات همپایه، وابسته ی یک هسته اند.

(ب) جملات وابسته خود هسته ی جمله ی وابسته ی دیگری هستند:

به دوستم گفتم که بیاید تا با هم مطالعه کنیم. (در این جمله «با هم مطالعه کنیم» وابسته ی «بیاید» است).

جملاتی که چند جمله ی هسته دارند:

جمله ی هسته نیز می تواند بیش از یکی باشد. در این موارد هسته ها با پیوند همپایه ساز به هم مربوط می شوند: اگر
تلفن کرد، حتما برو و او را ببین.

حکیمه

سپهری



موفق و پایدار باشید در پناه خدا



حکیمه

سپهری